

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی



سازمان انقلابی افغانستان

۰۲ جون ۲۰۱۳

دو کیشوت های «مائویست»، بیماران روانی با لاطائلات «مائویستی» (۱۵)

در فصل ششم، «مائویست ها» به تشریح طولانی مذهب پرداخته و در این فصل موضوع جدیدی که ما در باره آن قبلاً در اسناد سازمان به آن تماس نگرفته باشیم، ارائه نکرده اند. ما قبلاً (در «به پیش» شماره اول)، در مورد «جمهوری اسلامی» و انتقاد رفیق احمد از پذیرش آن در «مشعل رهائی»، نظر خود را بیان کرده ایم. پذیرش و تأیید «جمهوری اسلامی»، چنانچه در «به پیش» شماره اول آمده است «اشتباه راست روانه ای بود که بسیاری از سیاست ها و تاکتیک های» سازمان رهائی «بر محور چنان تأییدی می چرخید». این اشتباه منطقاً، اجزاء و فرعیاتی داشته است که با انتقاد قرار دادن پذیرش «جمهوری اسلامی» همه تحت پوشش قرار می گیرند، مثلاً حمایت از جمهوری اسلامی خمینی؛ که در این هم نباید شرایط آن زمان و به خصوص راه اندازی انقلاب بهمین را از نظر دور انداخت که علیه یک رژیم شاهی که از طرف امپریالیزم امریکا حمایت می شد، به راه افتاده بود و کمونیست های ایران از آن قاطعانه دفاع می کردند. حتی کمونیست های ایران که با حضور قاطع در انقلاب بهمین [دلو] شرکت کردند، انقلابی که «خمینی» را بر کرسی قدرت نشاند، موضع گیری متفاوت تر از امروز، علیه رژیم جمهوری اسلامی خمینی داشتند که شرکت شان در این انقلاب در کنار «خمینی»، نشاندهنده این امر است. این که جمهوری اسلامی خمینی، تمام ثمره و دستاورد انقلاب را دستبرد زد و این که با گذشت زمان چهره خونریز جلادی به نام خمینی آشکارتر می شد، بحث جداگانه ای است که حداقل سازمان انقلابی افغانستان نه تنها بر آن چشم نبسته است، بلکه با قاطعیت آن را رژیم ضد انسانی و فاشیست و قاتل و به حق رژیم سفاک ولایت فقیه خوانده است. اما روزگار امروز ما را با روزگار رفیق احمد و موضع گیری او در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۶۰ یکسان دانستن، فقط از کسانی ساخته است که کینه توزی نسبت به رفیق احمد و سازمان انقلابی افغانستان، ذهن شان را کور ساخته باشد. ورنه، یک انسان عادی می داند که میان این دو فاصله ای است به مدت ۲۵ تا ۳۰ سال!

«شورشی ها» پس از آنکه تفاله «فراری» را نشخوار می کنند و از نشریه «وطن» مربوط به «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» نقل قولی در مورد مذهب می آورند، دو فکاهی نیز ارائه می کنند که حیف ما می آید آن را با دیگران شریک نسازیم. در حالی که رویونیست های چینی از طریق آی. اس. آی، سیل اسلحه به بنیادگرایان اسلامی و به خصوص حزب اسلامی گلبدین سرازیر کرده بودند و از این احزاب بنیادگرا و فاشیست از طریق استخبارات پاکستان حمایت می کردند؛ فکاهی اول «مائویست ها» چنین است: «خاقان های خائین {خائن} از این می ترسیدند که با قدرت

رسیدن اسلام اخوانی در وجود گلبدین، احمدشاه مسعود، برهان الدین ربانی و غیره افغانستان مرکز صدور ایڈولوژی اسلام بنیادگرا شده و برای ایغورهای چینی یک عقب جبهه مطمئن به وجود بیاید. آنها اسلام اتحاد سه گانه را که «اسلام بی غرض بحال آنها» بود بر اسلام گلبدین رحمان می دادند و داکتر فیض احمد شهید را با سازمانش تا حد تبلیغ پیرگیلانی و صبغت الله مجددی و حتی شاه سابق به وعظ وامیداشتند... اخوان گلبدینی منفور تاریخ و منفور خلق افغانستان است، اما داکتر فیض از این منفور بودن گلبدین برای رهائی ما استفاده استراتژیک نمی برد و بالمقابل آنرا در استراتژی خدمت به خاقان های چینی مورد استفاده قرار می دهد!!!

فکاهی دوم «مائویست ها» کوتاه ولی بسیار خنده دار است: «اتحاد سازمان انقلابی افغانستان و ساما (ادامه دهندگان) نیز بیشتر بر محور منافع مرتجعین چینی در آسیا می چرخد تا منافع خلق کبیر افغانستان»!

وقتی «پولاد» می بیند که «مائویست ها» به جاده واقحت زده اند و با سرعت تمام می دوند او نیز پاچه ها را بر زده، به این جاده می زند: «در اخیر سال ۲۰۰۱ حامی و مربی بزرگ شما، دولت سوسیال امپریالیزم چین شما را از «قرارگاه» سابق شما به آلمان برد و در کنفرانس «بن» با جانی ترین، خاین ترین و خونخوارترین دشمنان مردم افغانستان دور یک میز نشاند...» (تکیه از ماست). «پولاد» جان، تشویش نکو، ما با یکی دو نوشته مبتدل و فرار بزدلانه ات فهمیدیم که قهرمان واقحت «مائویستی» تو هستی، نه «شورشی های» بیچاره، این تو هستی که تفاله هایت را در دهن «شورشی ها» استفراغ می کنی و آنها هم با اشتباهی تمام آنرا نشخوار می کنند.

«پولاد»! وقتی ما تو را قبیح می خوانیم، این نه فحش است و نه هم توطئه و نه هم اتهام. قباححت خودت چنان آشکار است که هیچکس نمی تواند آنرا استتار نماید. بهتر است یک مثال بیاوریم: «فراری» در نوشته تازه اش به نام «پاسخ به حملات خصمانه رویزیونیست های دون صفت «سازمان انقلابی» ناله سر می دهد که «اینها از نقد گذشته و حال «سازمان رهائی» و یا سازمان کنونی شان به وحشت افتاده و با شیوه ای غیر پرولتاری و اپورتونیستی در برابر انتقادات ما عکس العمل کاملاً خصمانه و ضد انقلابی نشان داده اند.» این را می گویند قباححت. زیرا فراری خوب می داند که ما در حمل ۱۳۸۷ به نقد گذشته «سازمان رهائی» و در اسناد متعدد به نقد حال این «سازمان» پرداخته ایم، پس هیچ آدم با شعور نمی تواند بپذیرد که ما از «انتقادات» «پولاد» به «وحشت» افتاده باشیم، چیزی که ما را به وحشت انداخته، قباححت، دروغگوئی، توطئه گری و چشمپارگی منسوبین «مائویزم فراری» است.

«فراری» به ما تهمت و افتراء می زند و بعد هم با چشمپارگی «پولادی» ما را متهم به «اتهام زنی و توطئه گری» می کند. ما از خوانندگان می خواهیم که با قطعات ذیل از «پولاد» و ما، خود قضاوت کنند که کی چشمپاره، وقیح، توطئه گر و مقتری است، ما یا «پولاد» «مائویزم فراری» که لابد از «انتقادات اصولی» هم می لافد.

«پولاد» در نوشته که در فوق ذکرش رفت، می نویسد: «سازمان انقلابی» به ادامه همان گذشته ای رویزیونیستی «سه جهانی» اش و به پیروی از رهبران رویزیونیست مرتد و ضد انقلابی چین، با انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خصومت داشته و دارد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را که یک دست آورد انقلابی بزرگ پرولتاریائی جهان است و در پرتو تنوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» و زیر رهبری رفیق مائوتسه دون صورت گرفت و بدین وسیله انقلاب چین و دیکتاتوری را برای یکدهه از شکست توسط باند رویزیونیست چینی نجات داد؛ ولی «سازمان رهائی» آنرا یک «هرج مرج» ارزیابی کرده است. «سازمان انقلابی» هنوز نتوانسته است که خود را از این منجلاب رویزیونیستی نجات دهد و از همین دیدگاه به «مائویزم» خصومت می ورزد.» (تکیه از ماست).

آغاز «فراری» درست فرموده اید که ما از «انتقادات اصولی» ات به «وحشت» افتاده ایم. چنانچه گفتیم این وحشت، عمدتاً از دروغ های شاختاری است که بدون شرم تحویل می دهی و هیچ خجالت نمی کنی که آنها را تحویل می دهی. با وجودی که ما در اولین شماره (به پیش) در حمل ۱۳۸۷ نوشتیم که «تنوری انقلاب فرهنگی مائو در چین (۱۹۵۶-

۱۹۷۶) که جنبش بزرگ کمونیستی جهت خشکاندن بقایای فکری بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به راه افتاد و اولین تجربه کمونیست های جهان بعد از احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی بود، لابد نمی توانست با اشتباهاتی همراه نباشد، تجربه سترگ و گرانبهائی بود که با پیروی از آن کمونیست های بر قدرت می توانند از فاجعه احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی در حد معینی جلوگیری نمایند و نمی تواند تیوری پر باری بر علم مارکسیزم به حساب نیاید» ولی تو با تمام این نظر صریح ما در مورد انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، به توطئه گری دست می زنی، به ما تهمت می زنی و دروغ می گوئی که سازمان انقلابی افغانستان «به پیروی از رهبران رویزیونیست مرتد و ضد انقلابی چین، با انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خصومت داشته و دارد». با تمام این دروغ انتظار داری، ما تو را دروغگو نخوانیم؛ با تمام این توطئه توقع داری ما تو را توطئه گر نخوانیم، با تمام این اتهام توقع داری ما تو را اتهام زن نخوانیم و با تمام این قباح و وقاحت، انتظار داری ما ترا یک انسان قبیح نخوانیم، آغای «پولاد»؟ ما نه سعدی هستیم و نه گاندی!

فصل هفتم، ادامه فصل ششم سریال «شورشی های فصلکی» است. در آغاز این فصل می خوانیم: «در فصل ششم این نوشته شرح دادیم که چرا داکتر فیض احمد شهید به اتحاد سه گانه کرشمه می فروخت و می گفت «... ما بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم... ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توام با موضعگیری قاطع با شوروی اشغالگران باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم ما قرار دارند.» (مشعل رهائی - به نقل از نوشته رفیق پولاد). در اینکه اتحاد سه گانه (حضرت صبغت الله مجددی، پیر گیلانی و مولوی محمد نبی محمدی) نماینده فکری اشرافیت فئودالی بودند و اینکه ظاهر شاه سمبول سنتی فئودالیزم بود، بسیار کم کسانی که از دانش اجتماعی سر رشته داشته باشد، شک می کند»، «بیانید بطور مثال همان اسلام اتحاد سه گانه امریکائی مورد پسند داکتر فیض را که به آن به مثابه ستون فقرات دموکراسی افغانستان می دید مدنظر بگیریم. داکتر فیض شهید وقتی «اسلام ضد امپریالیست» می گوید منظورش در ایران جمهوری اسلامی است و در افغانستان اتحاد سه گانه. این «اتحاد سه گانه» است که او می کوشید بگوید که «ملی» و «ضد امپریالیزم» است و ما امروز می بینیم که صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد. مگر این حقیقت آن روزها مشکل بود که داکتر فیض احمد شهید درک کند؟... «و اکنون نیز از بطن ایدئولوژی فئودالی نباید امیدوار بود که سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور کند. قبول کردن این اصل و یا رد کردن آن نه تنها خط درشتی است بین مارکسیزم و اپورتونیزم و مارکسیزم و رویزیونیزم بلکه خط فاصلی است بین آدم هوشیار و آدم گیج و آشفته سر... داکتر فیض احمد شهید بر چپ ضد اسلام گرانی حمله می برد که این ها «اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن در تضاد ملاحظه می کنند» و این به این معنی است که یک جنبش اسلامی یعنی جنبشی که با ایدئولوژی فئودالی رهبری می شود می تواند هم «ملی» باشد و هم «مترقی». در جهان هیچ رویزیونیستی تا حد داکتر فیض احمد شهید بیسواد و در عین حال از خود راضی نیست. هر مارکسیست که الفبای آنرا یک روز خوانده باشد می داند که مسئله ملی یک مسئله بورژوازی است و فئودالیزم آنرا نمی شناخت. مقوله «ملی» ای که ما از آن صحبت می کنیم دارای معنی و مفهوم بورژوازی است که در ایدئولوژی فئودالیزم نه بوده و نه وجود دارد. در اسلام «ملت» همان «امت مسلمه» می باشد که جز اعتقاد داشتن به دین اسلام معنی دیگری ندارد. گزینش و برتر شمردن غیر از این بجای «ملت» در اسلام حتی جایز نیست. اینکه داکتر فیض مرحوم از کجا به اینگونه فرمول های نبوغ آسایش رسیده رمز است که «خدا»

می داند، اما باید به او آفرین گفت که جرأت {جرأت} کرده حرف هائی را بگوید که نه در قطی عطار است و نه در خریطه حکیم جی صاحب و نه با علم خوانائی دارد. باید به سازمان رهائی و همچنین سازمان انقلابی افغانستان نیز آفرین گفت که در بیعت از این بیهوده گوئی ها استعداد فوق العاده نشان داده و به اطاعت شان وفادار باقی مانده اند.»

ما از توهین کردن و تحقیر رفیق احمد بوسیله «شورشی» ها آغاز می کنیم. اینها می نویسند که «اگر ما داکتر فیض احمد فقید را رویزیونیست و اکونومیست خطاب می کنیم در این زمینه اسناد و مدارک موجود است. این نه دشنام است، نه توهین و تحقیر. بلکه نقد افکار اپورتونیستی و رویزیونیستی آن است. اینکه سازمان انقلابی نقد ما را توجیه توهین و تحقیری می کند جلکاری {جلکاری} و توطئه خود آن هاست.»

اگر از ده ها دشنام سیاسی و غیر سیاسی دیگر به رفیق احمد بگذریم در قطعه فوق حداقل می بینیم که فراری ها چگونه می خواهند رفیق احمد را با این کلمات به زعم خود شان توهین و تحقیر کنند: «بی سواد»، «خود راضی»، «بیهوده گو»، مالک «حرف های که نه در قطی عطار است و نه در خریطه حکیم جی صاحب»، «کرشمه فروختن» و.... آیا اینها دشنام و توهین کردن نیست، اگر نه، پس شما چرا هیاهو راه می اندازید که سازمان انقلابی افغانستان به ما فحش و دشنام داده است؟ بلی! ما ضمن دریدن ماسک ایدئولوژیک - سیاسی تان، شما را با ادبیات خودتان مخاطب قرار می دهیم و همانطور که گفته ایم، غرور پوک همه تان را می شکنیم (آغای «پولاد» تأکید می کنیم که غرور پوک تان را می شکنیم) تا بدانید که توهین به دیگران چه معنی دارد!

اینک یک نمونه دیگر از قباحات تان را از قطعه فوق «مانویستی» مورد بررسی قرار می دهیم و به همه نشان می دهیم که منسوبین «مانویزم فراری» ما چه اندازه بی سواد، وقیح، جاهل و احمق هستند. بیجا نخواهد بود تا در همینجا از خوانندگان تقاضا نمائیم تا با وجدان انقلابی قضاوت کنند که آیا اینها واقعاً قبیح و کودن نیستند و آیا ما تا اکنون در مورد اینها کم نگفته ایم؟

«مانویست ها» برای اینکه رفیق احمد در یکی از اسناد نوشته است که «... ما بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم... ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توام با موضعگیری قاطع با شوروی اشغالگران باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم ما قرار دارند»، آنرا کرشمه فروختن این جانباخته برومند «به اتحاد سه گانه» می خوانند؛ از این جاهلان «مانویست» باید پرسید که وقتی لنین در «دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوائی» می گوید که «جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را می طلبد. جناح روشنفکری معیار برای بورژوازی خوب و مهربان که ارزش موافقت کردن را داشته باشد، تدوین می کند. جناح پرولتری هیچ گونه توقع مهربانی از طرف بورژوازی نداشته بلکه از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائی که در عمل با تزاریزم مبارزه می کند دفاع می نماید... جناح انقلابی به یک نقطه نظر مدبرانه معتقد است: دفاعی که ما از شما می کنیم منحصرأ مشروط به این است که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن - قویتر یا ضعیفتر - قرار می دهد یا نه.» آنرا نیز کرشمه فروختن این رهبر پرولتاریا به بورژوازی و آن هم بدترین بورژوازی می دانند یا خیر؟

«مانویست های» ما بسیار بی شرم و بی آرم هستند، شاید بگویند - که حتماً می گویند - که بابا، لنین از بورژوازی صحبت کرده نه از «اتحاد سه گانه» و «ظاهر شاه» که هر دو «نماینده فکری اشرافت فئودالی بودند»!!! به هر صورت اینها مختار هستند، چون غیر از یاهو گوئی از دهن شان چیزی بیرون آمده نمی تواند.

ولی ما که به دیالکتیک باور داریم، ناگزیر هستیم این موضوع را بیشتر مورد بحث قرار بدهیم. وقتی رفیق احمد می گوید که «ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، می تواند به نوبه خود گام های وسیعتر و ارزنده تری در راه یک پارچگی مجاهدین و ملت بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توأم با موضعگیری قاطع با شوروی اشغالگران باشد، عامل مثبت و با ارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم» (تکیه از ماست)، چه تفاوت ماهوی با این سخن لنین دارد که «جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را می طلبد... جناح پرولتری... از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائی که در عمل با تزاریزم مبارزه می کند دفاع می نماید... دفاعی که ما از شما می کنیم منحصرأ مشروط به این است که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن - قویتر یا ضعیفتر - قرار می دهید یا نه.»؟ (تکیه از ماست) آیا «مائویست ها» می توانند تفاوت ماهوی این دو سخن را ثابت بسازند؟

«مائویست ها» می گویند که «در اینکه اتحاد سه گانه (حضرت صبغت الله مجددی، پیر گیلانی و مولوی محمد نبی محمدی) نماینده فکری اشرافیت فئودالی بودند و اینکه ظاهرشاه سمبول سنتی فئودالیزم بود، بسیار کم کسانی که از دانش اجتماعی سر رشته داشته باشد، شک می کند.» و بعد ادامه می دهند: «بیانیید بطور مثال همان اسلام اتحاد سه گانه امریکائی مورد پسند داکتر فیض را که به آن به مثابه ستون فقرات دموکراسی افغانستان می دید مدنظر بگیریم. داکتر فیض شهید وقتی «اسلام ضد امپریالیست» می گوید منظورش در ایران جمهوری اسلامی است و در افغانستان اتحاد سه گانه. این «اتحاد سه گانه» است که او می کوشید بگوید که «ملی» و «ضد امپریالیزم» است و ما امروز می بینیم که صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد. مگر این حقیقت آن روزها مشکل بود که داکتر فیض احمد شهید درک کند؟» «مائویست ها» زنده یاد رفیق احمد را برای این مورد حمله خصمانه قرار می دهند که چرا از «نماینده های فکری اشرافیت فئودالی و سمبول سنتی فئودالیزم» که در جبهه ضد سوسیال امپریالیزم قرار داشتند، دفاع می کند، به خصوص که اکنون بر «مائویست ها» معلوم شده که «صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد!!»

اینجا لازم است تا با یک سیلی دیگر مائوتسه دون روی «مائویست ها» را ببندانیم، بگذار که صدای چیغ های شان تا خانه «فراری» هم برسد: «من فعلاً به توضیح این نکته که تاکتیک جبهه متحد و تاکتیک «درهای بسته» با یکدیگر کاملاً مغایرند، اکتفاء می کنم. تاکتیک اول ایجاب می کند که برای محاصره و امحاء دشمن نیروهای عظیمی گرد آوریم. تاکتیک دوم به عکس، به معنی آنست که ما باید در یک نبرد سخت با دشمنی سهمگین تنها بجنگیم... با چنین عملی {تاکتیک دوم} ما نخواهیم توانست دشمن را به بن بست کشانیده و منفرد سازیم؛ خواهیم توانست تمام آنهایی را که تحت فشار به اردوی دشمن پیوسته اند، تمام آنهایی را که دیروز دشمنان ما بودند ولی امروز می توانند به دوستان ما تبدیل شوند، از اردوی جبهه دشمن به سوی خود جلب کنیم. و چنین عملی در واقع کمک به دشمن است، ترمز کردن و منفرد ساختن انقلاب است، محدود ساختن، به عقب راندن و حتی به شکست کشانیدن انقلاب است. تاکتیک دوم بر پایه این اندیشه مبتنی است که انتقادات فوق الذکر همه اشتباه آمیز اند. نیروهای انقلاب باید یکدست باشند و راه انقلاب باید مستقیم مستقیم باشد. فقط آن چیزی صحیح است که در کتاب مقدس آمده است. بورژوازی ملی تماماً ضد انقلابی است و تا ابد ضد انقلابی باقی خواهد ماند. کوچکترین گذشتی نباید نسبت به دهقانان مرفه روا داشت. با سندیکاها هم زرد باید تا سرحد مرگ مبارزه کرد. اگر ما دست تسای تین کای را می فشاریم، باید در عین حال او را ضد انقلابی بخوانیم. آیا می توان گربه ای را یافت که ماهی دوست نداشته باشد و آیا می توان دیکتاتور نظامی را یافت که ضد انقلابی نباشد؟ روشنفکران چند صباحی پیش انقلابی نیستند و جلب آنها به صفوف انقلاب خطرناک است. از اینجا چنین نتیجه می شود که سیاست «درهای بسته» یگانه عصای سحر آساست و جبهه متحد یک تاکتیک اپورتونیستی بیش نیست. رفقاء،

کدامیک از این دو صحیح است: جبهه متحد یا سیاست «درهای بسته»؟ مارکسیزم - لنینیسم کدامیک از این دو را تأیید می کند؟ من بدون لحظه ای تأمل جواب می دهم: جبهه متحد را تأیید می کند نه سیاست «درهای بسته» را. (در باره تاکتیک مبارزه علیه امپریالیسم جاپان). «مائویست ها» شیر فهم شدید!

و اما در مورد این که «صبغت الله مجددی سر در کدام آخور دارد» و چرا رفیق احمد، با وجود این که می داند سر مجددی در کدام آخور بسته است، در مبارزه ضد روسی استحکام او را در «اتحاد سه گانه» می خواهد، سبلی دیگری از مائوتسه دون است که باید بر رخ «مائویست ها» حواله شود: «در تجزیه و تحلیل کلی روش طبقه مالکان ارضی و بورژوازی چین در دوران تکانهای شدید باید به جنبه دیگر مسأله نیز اشاره نمود و آن این که حتی در اردوی مالکان ارضی و کمپرادورها هم وحدت کامل موجود نیست. زیرا چین کشوری است نیمه مستعمره که چندین دولت امپریالیستی برای تسلط بر آن با هم رقابت می کنند. وقتی که لبه تیز مبارزه متوجه امپریالیسم جاپان می شود، سگهای زنجیری امریکا و حتی بریتانیا که به ساز صاحبان خود میرقصند، می توانند در مبارزه ای پنهان و یا حتی آشکار علیه امپریالیست های جاپان و سگ های زنجیری آنها درگیر شوند... آیا این قدری عجیب نیست؟ خیر، به هیچوجه عجیب نیست. این فقط جدال بسیار جالبی میان سگان بزرگ و سگان کوچک، میان سگان سیر و سگان گرسنه است؛ این شکافی است نه کوچک و نه بزرگ؛ تضادی است که چون زخم هم دارد و هم خارش. اما تمام این جدالها، شکاف ها و تضادها به سود خلق انقلابی است. ما باید تمام این جدالها، شکاف ها و تضادهای درون اردوی دشمن را غنیمت شمیریم و از آنها علیه دشمن عمده روز استفاده نمائیم.» (در باره تاکتیک های مبارزه علیه امپریالیسم ژاپن). «مائویست ها»!

سماں سماں، نشود که از قهر زیاد، مائوتسه دون را هم رویزونیست و آدم سر آشفته بخوانید!!

«مائویست ها» به قهر هستند که چرا ما آنها را بیماران روانی می خوانیم و در بخش چهارم «نقدی بر مواضع اپورتونیستی سازمان انقلابی افغانستان» تقاضا کرده اند که «اگر منسوبین جنبش انقلابی افغانستان بیماران روانی هستند، سازمان انقلابی این ادعای خویش را به اساس کدام تحقیقات و سند و اسناد صحی ارائه می نمایند و این تحقیقات صحی و روانی خویش را در کدام شفاخانه یا بیمارستان روانی انجام داده است»؛ باید به ایشان بگوئیم که اولاً این درخواست به یک فکاهی کاغذ پیچ می ماند و نه تنها که بدون «سند و اسناد صحی» بیماری روانی تان را نشان می دهد بلکه بدون «تحقیقات صحی و روانی» دیوانگی تان را نیز برملا می سازد. ولی برای اینکه مطمئن شوند که بیماران روانی هستند و ما درست تشخیص کرده ایم، سندی از بیماری روانی شان را که در چرندستان «فصل ها» یافته ایم، اینجا می آوریم: «این «اتحاد سه گانه» است که او (منظور شان رفیق احمد است) می کوشید بگوید که «ملی» و «ضد امپریالیسم» است»، «اکنون نیز از بطن ایدئولوژی فنودالی نباید امیدوار بود که سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور کند. قبول کردن این اصل و یا رد کردن آن نه تنها خط درستی است بین مارکسیزم و اپورتونیسم و مارکسیزم و رویزونیسم بلکه خط فاصلی است بین آدم هوشیار و آدم گیج و آشفته سر».

اینها باور دارند که نه در گذشته و نه اکنون نه تنها نمی توان امیدوار بود که از بطن ایدئولوژی فنودالی سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور کند، بلکه قبول کردن این اصل اپورتونیسم و رویزونیسم است و مرز میان آدم هوشیار و آدم گیج و آشفته سر را نشان می دهد. «مائویست ها» که ادبار و نکبت سراسر وجود شان را فرا گرفته است، با چشمپارگی و قیحانه تلاش دارند، هر طوری که شده رفیق احمد را اپورتونیست و رویزونیست و آدم گیج و آشفته سر به اثبات برسانند، اما بی خبر از این که با این گونه مزخرف گفتن ها، سند کودنی خود را امضاء می کنند.

ایشان که سواد کافی ندارند، نمی فهمند که لنین باور داشت که از بطن ایدئولوژی فنودالی سیاست مترقی و ضد امپریالیستی ظهور می کند و همین بود که با وجود نشر مرامنامه شاه امان الله مبنی بر اینکه «ملت معظم افغانستان! حینی که جناب پدر بزرگوارم به شهادت رسید شما ملت بار سنگین او را به عهده من گذاشتید، من هم نزد شما عهد بستم

که افغانستان باید مثل سایر ممالک مستقل در داخل و خارج آزاد و مستقل باشد و ملت افغان هم در داخل کشور از هر نوع تجاوز و ظلم محفوظ بوده دارای آزادی کامل در چوکات قانون باشد. کار اجباری و بیگار در تمام رشته ها ممنوع و ملغی است. شما در حفظ دین، دولت و ملت خود بیدار و در نگهداری وطن هوشیار باشید. از خداوند بزرگ به شما و تمام مسلمین جهان خیر و سعادت تمنا دارم...» در مورد این اشراف زاده دربار گفت که «گر چه شاه افغانستان یک اشراف زاده است، اما تا زمانی که به امپریالیزم ضربه می زند، انقلابی است.» و وزیر خارجه افغانستان را با این جملات استقبال کرد «من بسیار خرسندم که در پایتخت سرخ دولت کارگران و دهقانان، نماینده ملت دوست افغانستان را که تحت ستم قرار داشته علیه ظلم امپریالیزم می جنگد، می بینم» (بر اساس گزارش روزنامه پروادا ۷ اکتوبر ۱۹۱۹).

در همین حال وقتی ایتالیا بر لیبیا حمله کرد و آن را اشغال کرد و در کنار سایر نیروهای دیگر، نیروهای مذهبی تحت رهبری عمر مختار علیه این اشغال می رزمیدند، لنین نوشت که «اعراب دلاوران ایستادگی کردند» که در حقیقت مهر مترقی و ضد امپریالیستی زن بر جنبش استقلال طلب لیبیا بود. حال از «مائویست های» شرمندوک و خجالتی باید پرسیم که وقتی لنین شاه امان الله را ضد امپریالیزم می خواند و از جنبش استقلال طلبانه لیبیا که از بطن جامعه فئودالی سر بلند می کند با احساسات انقلابی استقبال می کند، مثل داکتر فیض احمد، «بی سواد» و «خود راضی» بود یا نه؟ وقتی لنین مبارزه امان الله خان را بر ضد امپریالیزم انگلیس می ستاید، مبارزه ای که به وسیله یک اشراف زاده لیبرال دربار صورت می گیرد که به خاطر ایدئولوژی فئودالی اش در حاشیه قرآن امضاء و مهر می کند و در مراسم اش هم حفظ دین را وظیفه افغان ها می داند و حتی به فکر «فدراسیون اسلامی آسیای میانه» می افتد، آیا مثل رفیق احمد «روزیونیست» و «اپورتونیست» بود یا نه؟ آیا لنین با حمایتش از مبارزه ضد امپریالیزم در افغانستان و لیبیا که هر دو از بطن ایدئولوژی فئودالی برخاسته بود، مثل رفیق احمد «جرات کرده حرف هائی بگوید که نه در قطی عطار است و نه هم در خریطه حکیم جی صاحب» یا نه؟ و بالاخره آیا به لنین هم مثل رفیق احمد آفرین می گوئید که از کجا به اینگونه فرمول های نبوغ آسایش رسیده بود یا نه؟ اگر بزدل نیستید و شهادت دارید، بفرمائید هر آنچه که در مورد رفیق احمد گفته اید، در مورد لنین هم بگوئید، کمک و همکاری «پولاد» و «کارگران» را فراموش نکنید!

«مائویست ها» در مورد اسلام ادامه می دهند: «داکتر فیض احمد شهید چپ های ضد اسلام گرائی افغانستان را بدلیل مخالفت شان با اسلام گرائی با این جملات مورد نکوهش قرار می دهد: «... این گرایش (چپ مارکسیستی در افغانستان) اسلام را فقط به مثابه ایدئولوژی فئودالی در نظر دارد و جنبه ضد امپریالیستی آنرا فراموش می کند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن در تضاد ملاحظه می کند...» و بعد می نویسند: «هیچ نیروی اسلامی به این دلیل که امپریالیزم نظام خون آشام جهانی سرمایه داری است، با آن مخالفت نکرده و نمی کند. هیچ نیروی اسلامی تا کنون با امپریالیزم به این دلیل که امپریالیزم در جستجوی سود دل دریاها و قلب کوه ها را می شکافد و طبیعت را نابود می کند با آن مخالفت نکرده و نمی کند. هیچ نیروی اسلامی به این دلیل که امپریالیزم حامی و حارس مالکیت خصوصی است، با او مخالفت نکرده و نمی کند. هیچ نیروی اسلامی به این دلیل که امپریالیزم بخاطر بازار تولید و مبادله جهان را بخون می کشد با او مخالفت نکرده و نمی کند و ... قیس علیها»

چنانچه گفتیم وقتی منسوبین «مائویزم فراری» را بیماران روانی می خوانیم، به قهر می شوند و به غیظ می آیند و به شک می افتند که به راستی روانی نباشند، از همین رو دفعه‌تاً نسخه های این یا آن شفاخانه و بیمارستان را از ما می خواهند تا خیال شان راحت شود. ولی ما هیچ نسخه ای از هیچ شفاخانه ای در دست نداریم تا به ایشان ارسال کنیم، جز نسخه های پوده، متعفن و چتل در «شورش».

یکی از این نسخه ها، قسمت دوم پاراگراف فوق این بیماران روانی است. ایشان مارکسیزم را با اسلام عوضی گرفته اند. اگر اسلام می توانست به این همه فجایع پاسخ بدهد و علیه مالکیت خصوصی بشورد و به آن نقطه پایان بگذارد،

نیازی به مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون نبود که این همه مبارزه و پیکار کردند تا تئوری رهائی بخش خلق ها را تدوین نمودند.

«مانویست های» روانی! وقتی از نقش مترقی و ملی اسلام صحبت می شود، هدف شوریدن علیه مالکیت خصوصی نیست، بلکه شرکت جنبش های اسلامی در مبارزه علیه امپریالیزم و استعمارگران است. وقتی انگلس یگتن از رهبران پرولتاریای جهان در مورد افغانستان می نویسد که «افغانی ها مسلمان و سنی هستند؛ اما فرقه گرا نیستند. اتحاد میان شیعیان و سنیان بسیار متداول است. افغانستان به ترتیب، تحت انقیاد مغول ها و ایرانیان بوده است. قبل از ورود انگلستان به سرحدات هندوستان، تجاوز خارجی که جلگه های هندوستان را در معرض تهدید قرار می دادند همواره از سوی افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود کبیر، چنگیز خان، تیمور لنگ و نادرشاه همگی از راه افغانستان به فتوحات شان دست یازیدند. در سال ۱۷۴۷، پس از مرگ نادر، احمدشاه که هنر جنگ آوری را نزد این ماجراجوی نظامی آموخته بود، مصمم شد از زیر یوغ ایرانیان خلاص شود. در دوران حکومت وی، افغانستان به اوج اقتدار و شوکت خود در آن دوره دست یافت... فتح افغانستان ظاهراً به انجام رسیده بود و بنابر این یک بخش قابل توجه از لشکریان مرخص گردیدند. اما افغان ها به هیچ وجه نمی خواستند تحت حکومت کافر فرنگی (کافر اروپائی) باشند. در طول سال های ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱، شورش ها یکی پس از دیگری در تمامی مناطق کشور به وقوع می پیوندند.» از هیچ چیز دیگر صحبت نمی کند، جز قیام مسلمان هائی به نام افغان برای رهائی از یوغ بیگانه ها به شمول ایرانی ها و فرنگی ها.

وقتی لنین در ۲۴ نومبر ۱۹۱۷ در ابلاغیه ای خطاب به مسلمانان جهان اعلام نمود که «عالم اسلام می تواند از حمایت انقلابیون روسیه استفاده نماید. انقلابیون روسیه با کمال جدیت برای آزادی ملل اسلام کوشش خواهند کرد. در این موقع که حتی مسلمانان هند تحت ظلم و ستم بیگانه کوبیده شده اند، به ضد استعمارگران به پاخاسته اند، نباید ساکت نشست، فرصت را غنیمت شمارید و دشمن را از کشور خود دور اندازید. ما زیر بیرق خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در این راه تجدید حیات عالم، از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت را داریم.» چه را می خواست اعلام کند، شوریدن علیه مالکیت خصوصی یا مبارزه علیه استعمارگران در کشورهای اسلامی؟

همین گونه وقتی لنین در داخل روسیه خطاب به مسلمانان گفت که «به شما ای مسلمانان روسیه، ای کسانی که مساجد و تکایای شما تخریب گردید، ای کسانی که به خاطر باورهای مذهبی تان، عادت ها و تقالید و باورهای تان، مورد تعدی و تجاوز مستبدان تزاری قرار گرفتید، از هم اکنون این را بدانید که اعتقادات، باورها، شعائر مذهبی، مؤسسات فرهنگی، مذهبی و علمی شما، در امان و امنیت کامل خواهد بود و هیچ کس تحت هیچ عنوانی حق تجاوز و تعدی به آن ها را نخواهد داشت. هر گونه تخطی در این امر ممنوع و ضد قانون است. همه شما این را بدانید که حقوق تان هم چون حقوق همه شهروندان روسیه در زیر حمایت دولت قدرتمند انقلابی و شورائی قرار خواهد داشت.» (به تمام کارگران مسلمان در روسیه و شرق، ۲۴ نومبر ۱۹۱۷، لنین) آیا با این پیام می خواست مالکیت خصوصی را نابود کند یا این که حمایت مسلمان های جمهوریت های شوروی را برای استحکام حکومت شوراها جلب کند؟ و آیا این سیاست لنینی، انقلابی و مترقی بود یا به گفته شما «روزیونیستی» و «اپورتونیستی»؟

یکی از قومندانان بلشویک تاتار به نام میر سعید سلطان غالیف می نویسد: «در جریان جنگ داخلی علیه نیروهای دنیکن و بیشاروف که قصد نابود کردن حکومت شوراها را داشتند، شما می توانستید شاهد باشید که یک روستا و یا یک قبیله از مناطق کوهستانی به جبهه بلشویک ها پیوسته اند، ما عمدتاً بنا به انگیزه های دینی می جنگیدیم، زیرا حکومت شوراها بیش ترین آزادی های دینی را به ما داده بود، ما در زمان سلطه سفیدها و تزارها از نظر مذهبی در محرومیت

به سر می بردیم.» (منبع: سایت حوارالمتمدن، ترجمه و تلخیص: احمد مزارعی، ۲۴ مارچ ۲۰۱۱). آیا این جنگیدن با انگیزه اسلامی برای استحکام حکومت شوراها، به نظر شما «مانویست های» دو آتشفشان، جنگیدن انقلابی و مترقی بود یا «روزیونیستی» و «اپورتونیستی»؟ از آنجائی که جنگیدن با انگیزه اسلامی نمی تواند مالکیت خصوصی را نابود کند، پس بر اساس حکم شما باید این جنگیدن را ارتجاعی بخوانیم و لنین را هم باید مرتجع بخوانیم، درست است؟

وقتی در سال ۱۹۱۹ یک استاد پوهنتون افغانی به نام محمد برکت الله به زبان فارسی جزوه ای را به نام «بلشویک ها و اسلام» نوشته می کند و آن را در میان مسلمانان نشر می کند که در بخشی از آن نوشته شده است که «پس از دوره ظلمانی استبداد تزاری، سرانجام فجر آزادی از افق طلوع کرد، لنین به مثابه خورشید درخشانی نور خود را بر ما تابانید و سعادت را به بشریت ارزانی داشت...، لنین زمین های گسترده ترکستان را در میان کارگران، دهقانان و سربازان تقسیم کرد. او تفرقه بر اساس نژاد، مذهب و طبقه را از میان برد، اما دشمن این جمهوری منزله یعنی انگلستان با تمام کوشش خود می خواهد آسیا را در شرایط بردگی سابق نگه دارد. امپریالیزم انگلستان سربازان زیادی را به ترکستان فرستاد تا نهال نوپای درخت آزادی ایشان را ریشه کن کند. درست در لحظاتی که این درخت در حال به بار نشستن است. زمان آن فرا رسیده است که «محمدی ها» در سراسر جهان و به ویژه آسیا، اصول انسانی و پاک سوسیالیسم روسیه را بیاموزند و با جدیت و شور و شوق به آن پایبند بمانند. آن ها باید نظام تازه شوراها را بیاموزند، از آن بهره ببرند و در ترویج آن بکوشند و از آزادی و حقیقت به دفاع برخیزند. «محمدی ها» باید به سربازان بلشویک بپیوندند و مانع تهاجم فنودالها و انگلیسی های جنایتکار گردند، آنان نباید وقت را ضایع کنند. «محمدی ها» باید از فرصت پیش آمده استفاده کرده، فرزندان خود را به مدارس شورائی بفرستند، علوم جدید هم چون فزیک، شیمی، مکانیک، علوم تطبیقی و هنر را بیاموزند. آه...، ای «محمدی ها» به این ندای مقدس گوش فرا دهید، به دعوت برادری، آزادی و مساواتی که برادر تان لنین، ندا می دهد پاسخ مثبت دهید، هم چنین در جهت تقویت حکومت شوراها نیز بکوشید.» (منبع: سایت حوارالمتمدن، ترجمه و تلخیص: احمد مزارعی، ۲۴ مارچ ۲۰۱۱). آیا «مانویست ها» گفته می توانند که حمایت «محمدی ها» از دولت شوراها، از لنین، از حزب بلشویک و فراخوان دادن به مبارزه علیه امپریالیزم انگلیس، حرکت انقلابی است یا ضد انقلابی؟

در اینجا باید گفت که «محمد برکت الله» و «محمدی های» سال ۱۹۱۹ با وجود باور به اسلام، انقلابی بودند؛ چه بهتر که واضح بگوئیم که «ملی سرخک های مانویست» ما به خره مهره تسبیح «محمد برکت الله» هم نمی رسند. «محمدی ها» با وجودی که به اسلام باور داشتند، اما حکومت شوراها را به سود خلق و مسلمانان می دانستند و از همین جهت با تمام توان از آن دفاع می کردند، اما «مانویست های» ما که آسمان را به اندازه سر چاه می بینند و چون مرغ های کلنگی بر دیوار گلین «مانویزم» شان راه می روند، هنوز که هنوز است قادر نیستند تا نقش مترقی جنبش های اسلامی را در مبارزه علیه امپریالیزم درک کنند.

در اینجا به طورگذرا چند نمونه از شرکت جنبش های اسلامی در مبارزه علیه امپریالیزم می آوریم تا «مانویست ها» بفهمند که اسلام می تواند نقش مترقی و ارتجاعی داشته باشد. وقتی واقعاً علیه استعمارگران می رزمند، نقش مترقی ایفا می کند و وقتی در خدمت استعمارگران قرار دارد، نقش ارتجاعی و ضد انقلابی بازی می کند:

- «جنگ های داخلی فنودال های مملوک به وخامت اوضاع اقتصادی مصر دامن زد. استبداد خشن و تجاوز و تعدی بیک های مملوک به دهقانان و پیشه وران موجب افزایش ناخشنودی در کشور شد که پی آمد آن جنبش خلق به ضد فنودالهای مملوک و عثمانی به رهبری شیوخ مسجد الازهر قاهره بود. در تابستان ۱۷۹۵ پیشه وران و کسبه قاهره به دعوت این جنبش کارگاه ها و دکان های خود را بستند. فرمانروایان مملوک که از توسعه مبارزه مردم به وحشت افتاده بودند، به ناچار با شیوخ مسجد الازهر وارد مذاکره شدند و قطع مالیات های جابرانه را اعلام کردند.

در این دوره الازهر به صورت ستاد مبارزه و قیام توده‌ئی به ضد اشغالگران فرانسوی درآمد... در اکتوبر ۱۷۹۸ مردم قاهره به رهبری شیوخ الازهر به ضد فرانسویان اشغالگر قیام کردند.» (تاریخ افریقا، ترجمه و تألیف: ع. دخانیاتی).

- «نخستین نشانه‌های ناخشنودی پوشیده هنوز در پایان سال‌های ۶۰ به چشم می‌خورد. کارمندان متوسط و قشرهای مختلف روشنفکران بیش از همه از اوضاع و احوال کشور ناخشنود و خشمگین بودند. آنها خدیو را متهم می‌کردند که مصر را به بیگانگان می‌فروشد، به سنن مسلمانی اعتناء ندارد و خلاف منافع کشور قدم بر می‌دارد. آنها سالها لب فرو بسته بودند و از بیم مجازات مرگ نمی‌توانستند آشکارا از دولت انتقاد کنند و فقط در سالهای ۷۹-۱۸۷۷ صدای خود را بلند کردند.

جنبش مخالف با نام جمال الدین اسدآبادی (۱۸۹۷-۱۸۳۹) {منظور سید جمال الدین افغان} نخستین مسلمان انقلابی و طرفدار اصلاح اسلام که از سال ۱۸۷۱ در مصر زندگی و کار می‌کرد، مربوط بود... جمال الدین اسدآبادی با انتشار مقاله و وعظ و سخنرانی در مسجدها مردم را به مبارزه با بیگانگان و «کابینه اروپائی» فرا می‌خواند... جمال الدین اسدآبادی در سخنرانی‌های خود از شنوندگان می‌خواست آگاهی میهن پرستی مردم را بالا ببرند، از منافع توده‌های زحمتکش پشتیبانی و عدالت مسلمانی را دنبال کنند. او که سرشتی انقلابی داشت از توده‌ها طلب می‌کرد که از دولت توقع لطف و مرحمت نداشته باشند و خود به مبارزه برخیزند.» (همان کتاب)

- «اکنون طوایف و خلق‌های سودان زیر یوغ سه‌گانه قرار داشتند. استعمارگران انگلیسی، مأموران مصر و عثمانی و اشراف محلی - فئودالها و مالکان بزرگ و بازرگانان - آنها را استثمار می‌کردند. ظلم و ستم شدید و تعدی منظم ناخشنودی فزاینده‌ای را پدید آورد که خصوصیت قیام آشکار گرفت. در آغاز سالهای ۸۰ تظاهرات جداگانه به صورت قیام عمومی خلق درآمد.

مبارزه خلق سودان در زیر پرچم مهدی گرایان صورت گرفت، رهبر این جنبش، محمد احمد، فرزند یک دوره‌گرد بود. محمد احمد پس از خاتمه تحصیلات مذهبی به سیر و سیاحت در کشور پرداخت و ظلم و ستم و بیعدالتی و تبعیض و تناقض‌های وحشتناک طبقاتی را به چشم خود مشاهده کرد. او در تبلیغاتش از «دین پاک»، «اسلام حقیقی»، اسلام منزه از بدعت‌های عدالت‌کش توانگران ستمگر و ستمگران توانگر سخن می‌گفت... اما قیام مهدی گرایان سودان ویژگی‌های خاص خود را داشت. این قیام در دوره تقسیم استعماری افریقا روی داد و دارای جنبه ضد استعماری بود. هدف اصلی دولت مهدی تأمین استقلال سودان بود... جنبه فئودالی و مذهبی دولت مهدی که بر اثر تغییر ماهیت فئودالی قشر بالای مهدی گرایان پدید آمد، ویژگی‌های پیشرو و مترقی آن را تضعیف کرد...» (همان کتاب).

- «مردم الجزایر به رهبری عبدالقادر سردار، سیاستمدار و شاعر به پاخاستند. عبدالقادر مقارن ورود فرانسوی‌ها به کشورش ۲۲ سال داشت. او در علوم دینی تحصیل و سفرهائی به مکه، قاهره و بغداد کرده بود و با افکار و عقاید اصلاح طلبانه زمانش آشنا شده بود. به سال ۱۸۲۲ قبیله‌های الجزایر غربی و مرکزی قیام کردند و عبدالقادر را به رهبری خود برگزیدند. او این طوایف را متحد کرده و ضرباتی به نیروهای فرانسوی زده و آنها را مجبور به عقد قرارداد صلح و شناسائی امارت عربی الجزایر غربی کرد.» (همان کتاب).

- «پس از استقرار نظام استعماری آزادیخواهان سومالی دوباره به مبارزه به ضد امپریالیست‌ها برخاستند. این مبارزه نخست خصلت خود به خودی داشت. اما از سال ۱۸۹۹ مبارزه سومالیائی‌ها به صورت یک قیام توده‌ئی درآمد. در رأس این قیام ملامحمد عبدالله حسن قرار داشت. این جنبش رنگ مذهبی داشت و همه قشرهای جامعه سومالی را در بر می‌گرفت. در این جنبش چادر نشینان، دامداران، دهقانان، زمینداران، بردگان، تهیدستان شهر، روحانیان مسلمان، بخشی از اشراف قبایل و نمایندگان بورژوازی تجارتي نوخاسته شرکت داشتند.» (همان کتاب).

- «محافل میهن پرست و روحانیان مسلمان و روشنفکران عرب الجزایر سازشکاری فدراسیون را به باد انتقاد گرفتند و محکوم کردند. آنها در سال ۱۹۳۱ انجمن علماء و اصلاح طلبان الجزایر را بنیاد نهادند که به دفاع از فرهنگ ملی خلق الجزایر و گسترش آموزش به زبان عربی برخاست و مدرسه هائی تأسیس کرد که در آن معلمان با شعار «الجزایر میهن من، اسلام مذهب من و عربی زبان من است» تدریس می کردند... هدف این مبارزه بیرون آوردن توده های مسلمان از زیر نفوذ فئودالهای روحانی بود. همچنین مبارزه علماء به ضد روحانیان رسمی که مزدور استعمارگران بودند، خصلت مترقی داشت.

رویهرفته فعالیت ضد امپریالیستی و ضد فئودالی علماء به رشد هوشیاری ملی مسلمانان الجزایر کمک کرد. نیروهای استعمارگر در رابطه با این اقدام ها از سال ۱۹۳۳ وارد مسجدها شدند و فعالیت علماء را غیر قانونی کردند و به کار مدرسه های شان پایان دادند.» (همان کتاب).

رفیق احمد از این اسلام صحبت می کند. او این اسلام را مترقی و ملی می داند و تا وقتی او را مترقی و ملی می خواند که در جبهه مبارزه علیه استعمارگران قرار داشته باشد. انتقادی که ما در این زمینه داریم، این نیست که چرا رفیق احمد باور داشت که نباید جنبه ضد امپریالیستی اسلام را نادیده گرفت، بلکه اینست که در این موضع گیری، سیاست «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن» رعایت نشد. انتقادی که ما در این زمینه داریم، این نیست که چرا رفیق احمد مبارزه ضد استعماری اسلام را مترقی می خواند، بلکه اینست که «سازمان رهائی» نتوانست به خاطر عدم رعایت سیاست «اندازه نگهداشتن» دوشادوش نیروهای اسلامی واقعاً ضد روسی (البته اینجا اخوان هار منظور ما نیست) همدوش حرکت کند، بلکه به نحوی از انحاء تحت تأثیر نیروهای اسلامی قرار گرفت و شعاری را بلند کرد که بعدها آن را اشتباه خواند.

با این بحث بررسی سلسله فصل های «شورشی ها» را با یک دروغ دیگر «مانوئیستی» شان به پایان می بریم، ولی یاوه گوئی «پولاد» و «شورشی ها» را که تحت نام «علاقمند» {علاقه مند} بیرون داده اند، پی می گیریم. «مانوئیست ها» عجب شترگاوپلنگ های سیاسی هستند! خود شان دروغ می گویند، دیگران را به دروغگوئی متهم می کنند؛ خود شان تهمت می زنند، دیگران را متهم به اتهام زنی می کنند؛ خود شان توطئه گری می کنند، دیگران را متهم به توطئه گری می کنند؛ خود شان جاسوسی می کنند، دیگران را متهم به جاسوسی می کنند و...

«مانوئیست ها» به ادامه دروغ های شان در فصل هفتم تکراراً می نویسند: «به همین صورت دفاع از چین بعد از مائو به معنی دفاع از امپریالیزم امریکا و شرکایش می باشد. «سازمان انقلابی افغانستان» این سنت اسلافش را تا کنون با جان و تن حراست کرده و در هیچ یک از نوشته هایش آن را مورد تردید و تخدیش(?) قرار نداده است.»

با وجودی که ما قبلاً این دروغ شاخدار شان را جواب داده ایم، ولی با انسان های چشمپاره چه کرده می توانیم، جز این که یکبار دیگر نظر صریح ما را در مورد حزب کمونیست چین پس از مائوتسه دون نقل کنیم، تا همه، بیش از پیش به وقاحت و قباحیت اینها پی ببرند: «حزب کمونیست چین بعد از مرگ مائو و به قدرت رسیدن باند دنگ شیائوپنگ و طرح تیوری سه جهان، آرام آرام راه احیای سرمایه داری را در چین باز کرد و بدینگونه تزه های دنگ شیائوپنگ در خیانت به کمونیزم کمتر از خروشچف نبود.» («به پیش» شماره اول، حمل ۱۳۸۷).

ادامه دارد.